روزنامه صبح ایران
وطن امروز
VATANEMROOZ.IR
دوشنبه | ۳ خرداد ۱۴۰۰ | ۱۲ شوال ۱۴۴۲ | ۲۴ مه ۲۰۲۱ | سال سیزدهم | شماره ۳۲۱۶ | ۸ صفحه | ۳۰۰۰ تومان
| ۱۱۸۲ سال و ۲۱۱ روز گذشت |
VATAN-E-EMROOZ | VOL.13 | NO.3216 | MON.MAY.24, 2021 | ISSN:2008-2886

پیام رهبر انقلاب به مناسبت ۱۰ سالگی مؤسسه «شهرستان ادب»

سعی شیطانی واگرایی هنر از مفاهیم انقلاب را باطل کنید

صفحه ۸

گفت‌وگوی «وطن‌امروز» با گلعلی بابایی به مناسبت سوم خرداد

آزادسازی قدس با الگوی فتح خرمشهر

صفحه ۵

پرچم جمهوری اسلامی ایران و سپاه پاسداران در دومین روز تظاهرات ضد اسرائیلی در پایتخت انگلیس به اهتزاز درآمد

اینجا لندن

صفحه ۷

تیترهای امروز

قطعی گسترده برق در پایتخت و شهرهای بزرگ کشور

تدبیر خاموش

■ اصلی‌ترین دلایل قطع برق: کاهش ۲۸ درصدی رشد ظرفیت تولید برق و فرسودگی شبکه توزیع

صفحه ۳

گزارش «وطن‌امروز» از عملکرد یک‌ساله مجلس یازدهم در عرصه سیاست داخلی و خارجی

ابتکار در مسیر اقتدار

■ قانون هسته‌ای مجلس چگونه توازن را در مذاکرات ایران و ۱+۵ ایجاد کرد

صفحه ۲

وضعیت جوجه یک‌روزه و نهاده‌های دامی در موقعیت هشدار قرار گرفت

دوباره صف مرغ؟

صفحه ۳

ایران از نظر نرخ باروری در رتبه ۱۴۶ جهان قرار گرفت

سقط برنامه‌های فرزندآوری

صفحه ۴

نگاه

اولویت‌های اقتصادی دولت آینده

سیدامیرحسین موسوی: انتخابات سیزدهمین دوره ریاست‌جمهوری در شرایطی برگزار خواهد شد که مردم طی سال‌های اخیر با مشکلات جدی اقتصادی به علت سوءمدیریت و ناکارآمدی دولت مواجه بوده‌اند. بخشی از مشکلات اقتصادی به دلیل عدم سیاست‌گذاری صحیح در حوزه‌های مختلف حکمرانی اقتصاد بوده است؛ خط‌مشی‌هایی که منجر به ایجاد فساد و رانت برای طبقه‌ای خاص از جامعه شده است. با توجه به وعده‌های تحقق‌نیافته درباره رفع مشکلات اقتصادی طی سال‌های اخیر، به نظر می‌رسد مردم در انتخابات ریاست‌جمهوری امسال بیش از هر چیز به مواضع و برنامه‌های اقتصادی رئیس‌جمهور آینده کشور توجه داشته باشند و شاید ملاک اصلی آنها برای انتخاب رئیس‌جمهور، توانایی رئیس‌جمهور منتخب در حل مشکلات و معضلات اقتصادی کشور باشد.

اگر بخواهیم برای حل مشکلات اقتصادی اولویت‌هایی را مشخص کنیم، احتمالا نخستین مساله‌ای که به ذهن‌مان خطور کند، مساله تورم است. کوچک‌تر شدن سفره مردم در ۸ سال اخیر یکی از رنج‌هایی است که بر دوش مردم بوده است. مهار پایدار تورم از اهدافی است که باید با ارائه برنامه‌ای مشخص برای رسیدن به آن تلاش کرد و با اتخاذ سیاست‌های پولی صحیح و همزمان اصلاح ساختاری بودجه به منظور برطرف کردن کسری بودجه شدید دولت می‌توان امید داشت به این هدف دست یافت.

اولویت بعدی را می‌توان مقابله با فساد عنوان کرد. رتبه بالای ایران در شاخص ادراک فساد، مانع جدی پیش روی اصلاحات اقتصادی در کشور است، بنابراین نیاز به همراهی اجتماعی برای پیشبرد اصلاحات ساختاری در اقتصاد، امری ضروری است. تسهیل فضای کسب‌وکار و فرآیند مجوزدهی در بسیاری از مشاغل موجب ایجاد تعارضات منافع گسترده و انحصار شده است که اصلاح این فرآیند، نه‌تنها موجب از بین رفتن انحصار و رانت طبقه‌ای خاص می‌شود بلکه باعث ایجاد شغل و جهش تولید خواهد شد.

یکی دیگر از اولویت‌ها ارائه الگوی اصولی برای دیپلماسی اقتصادی است. امروز اقتصاد در محاصره ستون پنجمی است که با آدرس‌های غلط، بیشتر از تحریم‌ها به کشور لطمه می‌زند. دیپلماسی صحیح، مکمل تلاش اقتصادی است نه جانشین آن و اگر وعده‌های دیپلماسی موهوم جایگزین تلاش اقتصادی شود، معطلی و بیکاری مدیران منجر به بازتولید بیکاری فراگیر در کشور خواهد شد.

کارون مهربان، اروند خشمگین

تاریخ

محمدعلی صمدی: بیشتر از ۳ روز می‌شد خواب به چشمان «صلاح» نیامده بود اما وقتی کلاه‌قرمزها برای بردنش آمدند، آنقدر هوش و حواسش بجا بود که بفهمد کار تمام است. همان چند ساعت قبل که از مرز رد شد و به قرارگاه برگشت، یقین داشت همه کاسه‌کوزه‌ها بر سر او خواهد شکست. صلاح می‌دانست کم نگذاشته و در حد تجربه و دانش یک سرلشکر، همه توانش را برای ماموریتش به کار برده اما حالا این حرف‌ها اهمیتی نداشت. تمام هزینه‌های ارتش در ۲ سال گذشته، در عرض ۶ ماه به باد فنا رفته بود و آخرین و مهم‌ترینش هم امروز به کلی دود هوا شد. حدس زدن اینکه رئیس‌جمهور الان در چه سطحی از غضب و جنون قرار دارد، کار سختی نبود. نه راهی برای فرار داشت، نه جایی. همه هستی و زندگی‌اش همین ارتش بود. اهل این هم نبود که بلایی سر خودش بیاورد. چاره‌ای نداشت جز آنکه بدون کوچک کردن خودش، با دژبان‌های بعثی برود. سعی کرد تا جایی که امکان دارد سر و وضعش را مرتب کند. حتی فرصت نکرده بود دوش بگیرد، اصلاح کند یا لباس تمیز بپوشد اما می‌دانست مجالی برای این کارها پیدا نخواهد کرد. جلوی آینه، کلاهش را روی سرش خوب جا داد، یونیفرم نه‌چندان تمیز و چروکش را با دست کمی مرتب کرد و از اتاق زد بیرون. تیم دژبان‌های وزارت دفاع و فرمانده‌شان با چشمانی که هیچ حس خاصی را نمی‌شد از آنها فهمید، دوره‌اش کردند و به راه افتادند...

باقی ماجرا در جایی ثبت نشده است. تنها چند ساعت بعد، سرهنگ «رضا الصبری» در قرارگاه سپاه سوم در «بصره»، کنار وزیر دفاع نشسته بود که افسری آمد و آهسته به وزیر گفت: «کار تمام شد. همه را در نزدیکی نشوه دفن کردیم». دقایقی بعد، نامه‌ای یک صفحه‌ای با مهر «سری» از طرف «دبیر ستاد فرماندهی کل نیروهای مسلح» سرتیپ «قدوری جابر» خطاب به فرماندهان تمام سپاه‌های چهارگانه نیروی زمینی ارتش عراق ارسال شد. در صدر نامه، کنار «موضوع»، درج شده بود: «اجرای حکم». و خط اول به این قرار بود: حکم اعدام مجرمان ذیل در سحرگاه ۲۴ مه ۱۹۸۲ به اجرا درآمد.

نام سرلشکر «صلاح القاضی» در ابتدای فهرست قرار داشت و عنوانش همان بود که تا دیروز در مکاتبات ذکر می‌شد: «فرمانده سپاه سوم» اما حالا یک پسوند «سابق» هم به آن اضافه شده بود. ۳ روز بعد، جمعی از افسران «سپاه سوم» به کاخ ریاست‌جمهوری فراخوانده شدند و فرمانده کل قوا، در برابر دوربین‌ها، با دست خود نشان شجاعت به سینه‌شان نصب کرد. هیچ صحبتی از «فرمانده سابق» به میان نیامد اما بعد از مرخص کردن غیرنظامیان حاضر در جمع، «صدام» که لحنش از فرط غضب، ترسناک‌تر از چهره‌اش شده بود، رو به ژنرال‌های مدال‌گرفته‌ای که شق و رق جلویش به صف شده بودند فریاد زد: «اعطای این مدال‌ها به شما صرفا برای تسکین افکار عمومی است. کاش در محمره کشته می‌شدید ولی عقب‌نشینی نمی‌کردید. آیا شما واقعا لیاقت دریافت نشان شجاعت دارید؟ نه! به هیچ‌وجه! وجدان من آرام نمی‌گیرد مگر وقتی سرهای له شده شما را زیر شنی تانک‌ها ببینم».

همه این کابوس، در همین چند هفته گذشته خلق شده بود. تمام این فرماندهان تا ۲ ماه قبل، فاتحان «قادسیه صدام» بودند و برای دفاع از متصرفات ارتش عراق در اراضی ایران، تشویق و تشجیع می‌شدند و بسیاری از آنان برای فتح شهرهای استان خوزستان مدال شجاعت بر سینه داشتند. همان ژنرال «صلاح القاضی»، فاتح خرمشهر به شمار می‌رفت و تصور می‌شد نامش در تاریخ حزب بعث برای همیشه جاودانه شود اما در عرض ۳ هفته، ورق برگشته بود. ایرانیان روز ۳۰ آوریل، از شمال و شرق به خطوط دفاعی ارتش بعث هجوم آوردند. البته این اتفاق تازه‌ای نبود. ایرانیان از ۶ ماه قبل چندین بار به متصرفات سپاه سوم یورش برده و چند صد کیلومتر مربع از خاک خودشان را هم پس گرفته بودند اما این بار ماجرا فرق می‌کرد. منطقه محصور میان ۲ رودخانه کارون و اروند، حالا همه سرمایه بعثیان به شمار می‌رفت، همه آنچه از این جنگ پرهزینه و تلفات برای‌شان باقی مانده بود. ساحل غربی رودخانه کارون محکم‌ترین دژ نظامی سپاه سوم محسوب می‌شد و کسی به فکرش خطور نمی‌کرد نظامیان ایرانی که اکثریت‌شان نیروهای داوطلب غیرحرفه‌ای بودند، بتوانند مزاحمت زیادی برای این منطقه به وجود آورند. درست است که ده‌ها هزار بسیجی، پاسدار و ارتشی کم‌تجربه ایرانی، از پیروزی در ۳ عملیات پیشین خود بشدت روحیه گرفته بودند و خیال رسیدن به خرمشهر را در ذهن خود می‌پروراندند اما ۸۰ هزار نظامی عراقی که غالبا جنگجویان آموزش دیده و یگان‌های ویژه و نخبه ارتش به شمار می‌رفتند، در پشت چندین و چند لایه موانع، با هوشیاری در انتظار مهاجمان نشسته بودند. قبل از رسیدن به نخستین خطوط عراق، ایرانیان باید از ۲ رودخانه عبور می‌کردند؛ یکی «کرخه کور» در شمال که کم‌عرض بود و نه چندان پرآب و دیگری رودخانه خروشان و عریض کارون. تجربه و عقلانیت نظامی کلاسیک و شناختی که از توان و استعداد نیروهای ایرانی در ۲۰ ماه قبل و حتی همین ۳ ماه پیشین داشتند، خیال عراقی‌ها را آسوده می‌کرد که ایرانی‌ها راهی جز عبور از «کرخه کور» ندارند و آب‌های سرکش کارون، مانند یک سپاه جنگاور، ماموریت دفاع از پهلوی شرقی ارتش عراق را بر عهده خواهند گرفت. محاسبات ژنرال «صلاح القاضی» و افسران کارآزموده تحت امرش درست بود. بعثی‌ها با پوزخند، چشمی به آسمان داشتند که مبادا ایرانیان با هلی‌برن، در غرب کارون پیاده شوند و سلاح‌ها و آتشبارهای خود را روی «کرخه کور» متمرکز کرده بودند اما آنچه در عمل اتفاق افتاد، فراتر از همه آموزش‌ها، دوره‌های دافوس و تحلیل‌های مستشاران روس و اروپایی بود. ایرانیان طبق پیش‌بینی‌ها از «کرخه کور» گذشتند و با مقاومت سرسختانه ارتش عراق، با دادن تلفات سنگین، از پیشروی بازماندند اما کمتر از یک روز پس از آغاز نبرد، خبری به سرلشکر صلاح رسید که از آن لحظه تا زمانی که جلوی جوخه آتش ایستاد، خواب راحت و آرامش را از او سلب کرد. چطور ممکن بود؟ ده‌ها هزار نیروی ایرانی، در همین چند ساعت قبل، از رودخانه کارون گذشته و با سرعت به غرب حرکت کرده بودند و حالا فقط چند ساعت با مرز بین‌المللی فاصله داشتند. در عرض چشم برهم زدنی، پهلوی آسیب‌ناپذیر سپاه سوم دریده شده و ۲ لشکر مکانیزه (یعنی نیمی از کل استعداد سپاه سوم) از شمال و جنوب و شرق، در محاصره ارتشیان و سپاهیان ایران گرفتار شده بودند. این نیروها اگر به مرز می‌رسیدند، تا رسیدن به «بصره» دومین شهر عراق، راه و از همه مهم‌تر، مانع زیادی در مقابل خود نداشتند. کارون با فرزندان خود مهربانی کرده و ورق را برگردانده بود. هیچ انتخابی در مقابل وزیر دفاع عراق نبود مگر آنکه به سپاه سوم دستور دهد شبانه لشکرهای تحت محاصره را با سرعتی بیشتر از آنکه ایرانیان از کارون عبور کرده بودند، عقب بکشند و در شرق بصره مستقر کنند که مبادا قلب تپنده عراق به دست حریف بیفتد. صبح روز هفتم نبرد، ایرانیان متوجه جای خالی لشکریان بعثی شدند و گذرکنندگان از کرخه کور و کارون، در منطقه‌ای که عراقی‌ها آن را «دشت طاهری» لقب داده بودند، به هم ملحق شدند. ژنرال صلاح القاضی، آنقدر باهوش بود که همان روز متوجه شود سرنوشت جنگ تعیین شده است. ۷۰ درصد متصرفات عراق در غرب کارون از دست رفته و گرداگرد شهر خرمشهر را رزمندگان خسته و خون‌آلود ایرانی فراگرفته بودند که دندان بر دندان می‌ساییدند و برای ورود به شهر لحظه‌شماری می‌کردند. تکلیف معلوم بود اما صدام تمام آبروی خود را روی خرمشهر قمار کرده بود و نمی‌توانست بسادگی از این شهر بگذرد. ضمن اینکه حالا صحبت از رسیدن ایرانیان به بصره هم در میان بود. «صلاح» برای زندگی خودش هم که شده، باید تمام تلاش خود را می‌کرد.

سپاه سوم، بیش از ۲ هفته دیگر در برابر خشم و اراده رزمندگان ایرانی مقاومت کرد اما سرنوشت جنگ را رودخانه‌های پرخروش رقم زده بودند. «کارون» مهربان، متجاوزان را به عقب راند و «اروند» خشمگین آنان را در آب‌های وحشی خود غرق کرد. باقیماندگان هم روز سوم خرداد، دست‌ها را بالا برده و در صفی که انتهایش به افق می‌رسید، خود را به فاتحان خرمشهر تسلیم کردند.

به محض تایید تخلیه کامل خوزستان از نظامیان عراق، وزیر دفاع، کلاه‌قرمزها را سراغ «فرمانده سپاه سوم» فرستاد. قهرمان «نبرد دوم قادسیه»* در دفتر کارش در بصره، انتظارشان را می‌کشید. بیشتر از ۳ روز می‌شد که خواب به چشمان «صلاح» نیامده بود...

*** نامی که صدام به عملیات هجومش به خاک ایران در سال ۵۹ داده بود.**